

فیلم کده

آخر هفته چی ببینیم؟

شبکه‌های مختلف تلویزیونی نمایش خانگی برای روزهای آخر هفته، مجموعه‌ای از فیلم‌ها، سریال‌ها و برنامه‌های متنوعی را برای سرگرمی و پر کردن اوقات فراغت خانواده‌ها تدارک دیده‌اند. بخشی از این برنامه‌ها را مرور کرده‌ایم.



**سریال**  
**بیست کوید**  
ژانر: درام  
تهیه‌کننده: ابوالفضل حاجتمند  
کارگردان: هادی حاجتمند  
بازیگران: علی عامل هاشمی، جواد سلطانی، محمد دلگشا، حسن زارعی، بهار نوحیان، علیرام نورایی، آریتا تراکشوند، میرطاهر مظلومی و فرزاد جمشیدی  
بستر پخش: شبکه ۳سیما

**معرفی**  
این سریال با محوریت وقایع و اتفاقات دوران کرونا ساخته شده اما همه چیز را در قالب روایت‌های شیرین مطرح می‌کند. داوطلب شدن عده‌ای از مردم را برای کمک به کادر درمان به تصویر می‌کشد، اما در میان این افراد، شخصی است که انگیزه حضورش با دیگران فرق دارد.



**پرنامه**  
**مدار بسته**  
ژانر: کمدی اجتماعی  
تهیه‌کننده: محسن فراهانی  
کارگردان: علی فراهانی صدر  
مجری: حسین رفیعی، محمد شعبان پور  
بستر پخش: شبکه ۳سیما

**معرفی**  
یک مجله شبانگاهی که هویت آن بر پایه دوربین مخفی و دوربین مدار بسته است که در ۲ بخش استودیویی و آنتنی لحظات شاد و مفرحی را برای مخاطبان به ارمغان می‌آورد.



**سریال**  
**داوینچی**  
ژانر: کمدی/معمایی  
تهیه‌کننده: مهدی منیری  
کارگردان: افشین هاشمی  
بازیگران: سام درخشانی، سیما تیرانداز، مونا فرجاد، رضا پهلودی، زهرا کیانی، شبیر پرستار و علی میری  
بستر پخش: نماوا

**معرفی**  
این سریال بر اساس قصه‌ای از آریان گل صورت ساخته شده، یک کمدی جذاب، متفاوت و هیجان‌انگیز که داستان زوجی به نام پرویز و ملیحه را روایت می‌کند که در موزه‌ای در تهران کار می‌کنند و مشغول انجام وظایف خود هستند، اما با اتفاق غیرمنتظره‌ای سر یک دوراهی قرار گرفته و زندگی‌شان دستخوش حوادث بامزه و هیجان‌انگیزی می‌شود و ...



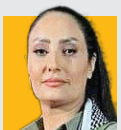
**سریال**  
**نیسان آبی**  
ژانر: خانوادگی/کمدی  
تهیه‌کننده: احسان ظلی پور  
کارگردان: مسعود اطیابی  
بازیگران: حسین یاری، یکتا ناصر، مهران غفوریان، بهناز جعفری، ایمان صفا، مه‌لقا باقری و گیتی قاسمی  
بستر پخش: فیلمو

**معرفی**  
قصه این سریال، با عشق جمشید آغاز می‌شود؛ البته نه از آن عشق‌های معمول و مر سوم؛ او عاشق نیسان آبی است و دل‌بستگی عمیقی به آن دارد. همین دل‌بستگی هم موتور محرک سریال در قسمت‌های ابتدایی است که طبیعتاً بر معرفی کاراکترها و شخصیت‌ها متمرکز است. جمشید و رضا دوستانی قدیمی هستند که بخش عمده‌ای از ماجراهای سریال در دنیای مشترک و مرتبط با روابط دوستانه آنها شکل می‌گیرد.



انتظار از سینمای مستند بالاست

محمد سلیمی‌راد، مستندساز: انتظارات از سینمای مستند محتوا در این سینما را می‌توان در جشنواره «سینماحقیقت» دید؛ این جشنواره به‌دلیل توجه تخصصی‌اش بر سینمای مستند برای مستندسازان از اهمیت بیشتری برخوردار است.



با فیلم‌های «مهرجویی» زندگی کردم

آیسل کاپلان، بازیگر ترک‌تبار سریال «راز ناتمام»: روند سینمای ایران را چه خوب و چه متوسط دنبال می‌کنم و هرگز با سینمای ایران غریبه نبودم؛ با «هامون» زنده‌یاد داریوش مهرجویی زندگی کردم و «کاغذ بی‌خط» جناب ناصر تقوایی را عاشقانه دوست دارم.



خطر بازی با رسول نجفیان، بازیگر و ترانه‌سرا

«رسم زموونه» را برای «بی‌بی‌جان» سرودم

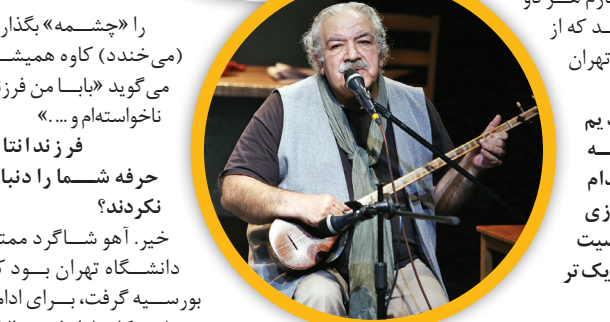
رسول نجفیان

متولد: ۱۳۳۰ - تهران

**حرفه:** بازیگر، کارگردان، نویسنده، شاعر، خواننده، نوازنده و پژوهشگر  
**بخشی از آثار:** بازی در ده‌ها فیلم سینمایی و سریال تلویزیونی از جمله «مسافر ری»، «دزد عروسک‌ها»، «زندانی‌ها»، «مرد هزار چهره»، «زندگی زیباست»، «مسافران شهر» و ... بازیگری و کارگردانی چندین تله‌تئاتر و تله‌فیلم از جمله «افسانه‌های جاویدان ایران»، «اقدام به قتل» و ...

از مدرسه اخراج شدم

دیروز گرامی داشت روز پدر بود و به همین بهانه وقتی از نجفیان می‌خواهیم پرترنگ‌ترین خاطره‌ای را که از پدرش در ذهن دارد، برای‌مان تعریف کند، نفس‌نفس می‌زند و می‌گوید: «مرحوم پدرم، نخستین معلم اخلاق من بود. یادم هستت کلاس نهم بودم. یک روز معلم به ما گفت باید به‌عنوان کار دستی یک گنجشک خشک کنیم و به کلاس بیاوریم. همان کاری که اصطلاحاً تاکسیدرمی می‌گویند. من زیر بار این کار نرفتم و اجازه ندادم هم‌کلاسی‌هایم هم این کار را انجام دهند. وقتی معلم آمد و فهمید من مانع بچه‌ها شده‌ام عصبانی شد و خواست من را کتک بزند. خلاصه با هم درگیر شدیم و کار بالا گرفت. معلم لج کرد و خواست من از مدرسه اخراج شوم. معلم ادیب‌ت‌مان که من را خیلی دوست داشت واسطه شد که عذرخواهی کنم و اخراج نشوم. پدرم که به مدرسه آمد و متوجه موضوع شد به من گفت: «تو کار بدی نکردی» و اجازه نداد عذرخواهی کنم. هر چه گفتم «بابا جان الان وسط سال است اگر اخراج شوم، کجا بروم؟» گفت: «این اجازه نمی‌دهم در مدرسه‌ای که به بچه‌ها حیوان کشی یاد می‌دهند، بمانی». خلاصه پرونده‌ام را گرفت و مرا در مدرسه ملی ثبت‌نام کرد. یادم هست شهریه مدرسه ملی را که ۴۰۰ تومان بود قرض گرفتم. چون آن زمان بضاعتی نداشتم. پدرم در نویسندگی هم مشغول بود. یادم هست وقتی ۱۶ سال داشتم نخستین رمانم را نوشتم. برای نوشتن رمانم تایمه شیب بیدار می‌ماندم و پدرم برای‌مان جای می‌آورد. همیشه می‌گفت: «من به تو ایمان دارم که یک روز به جایی می‌رسی ...» ولی افسوس که به خاطر فشار روزگار سکنه کرد و خیلی زود از دنیا رفت.»



اصالتاً بختیار می‌باشید؟  
بله. پدر و مادرم هر دو بختیار می‌بودند که از کودکی ساکن تهران شدند.  
برگردیم به کارنامه بازیگری‌تان. کدام نقشی که بازی کرده‌اید به شخصیت خودتان نزدیک‌تر است؟  
در سریال «روزگار جوانی» که همین ۳ سال پیش از تلویزیون پخش شد، نقش خود را بازی کردم. بازیگر پیشکسوتی بود که همه او را فراموش کرده‌اند، اسباب و اثاثیه‌اش را برای فروش گذاشته بود که از ایران برود و ... پیش آمده که نقشی بازی کنید و بعدا پشیمان شوید؟  
بله. چندین بار اتفاق افتاده. البته معنی‌اش این نیست که آن کار و نقش بی‌ارزش بوده، ولی حضور من به ناچار و برای تأمین اجاره خانه و امرار معاش بوده و از روی علاقه نبوده است.  
هنوز مستأجر هستید؟  
بله. با وجود اینکه بچه تهران هستم، ولی در این شهر هنوز مستأجرم. البته با افتخار می‌گویم می‌توانستم در خیلی از رابطه‌ها وارد شوم و الان برج داشته باشم ولی این کار را نکردم.  
روز پدر را پشت سر گذاشتیم. بهترین هدیه‌ای که در این روز گرفته‌اید یادتان هست؟  
سال گذشته روز پدر را روز تولدم که ۲۸ ساله‌ام، به من هدیه داد. در شهر کتاب الهیه برایم جشن تولد گرفتند و همسر عزیزم به من یک کتاب مولانا هدیه داد که مدت‌ها بسود دنبالش بودم. این هدیه برایم خیلی بالارزش است.  
چند فرزند دارید؟  
۲ فرزند، دخترم «آهو» فرزند اولم است که با تولدش مرا به آرزویم رساند، چون از جوانی آرزو داشتم که دختر داشته باشم و اسمش را «آهو» بگذارم. فرزند دوم «کاوه» پسر عزیزم است که دلدم می‌خواست او هم دختر شود و اسمش

برایشان رقم بخورد.  
آرزو دارم سریالی از زمان جدیدم که در حال نگارش آن هستم و نامش را «جیران غریبم گو» با ضامن آهو گذاشتم، بسازم. آرزو دارم جوانان مملکت به هیچ وقت تحقیر نشوند و با عزت زندگی کنند. به قول «رنگوک» هیچ هنری بالاتر از دوست داشتن مردم نیست، این مردم هستند که به هنرمندان شأن و رتبه می‌دهند. من مردم سرزمینم را دوست دارم و از مصمیم قلب آرزوی می‌کنم بهترین اتفاقات برایشان رقم بخورد.

**شخصیتی که مردم را عصبانی کرد**  
ظاهراً بازی در سریال «رعنا» و ناتوانی نجفیان در ایفای نقش نامزد عصبانی تا مدت‌ها برای آقای بازیگر حاشیه‌ساز بوده است. او در این باره می‌گوید: «بعد از سریال رعنا یک روز در حوالی میدان شوش راه می‌رفتم، آقای آمد و با عصبانیت گفت: خیلی بی‌غیرتی... نامزدت را با یکی دیگر می‌بینی و اینجوری برخورد می‌کنی؟...» من هر چندتر گفتم که «آقای آن ماجرا واقعی نیست و فیلم است و ...» اصلاً گوشش بدهکار نبود و همش بد سریال رعنا به‌اصطلاح نامزدم را از دستم در آورده بود. در رستورانی شام دعوت داشتیم و مشغول صحبت و شوخی بودیم، یک آقای آمد و با تعجب پرسید: «مکه این آقا نامزدت رو از چنگت دریاورد؟... چطوری با هم دوستید؟...» آنجا هم هر قدر با پرویز تلاش کردم که بگویم، ماجرا واقعی نیست، فایده نداشت.»

منتظر نباشید، من نمی‌آیم. آن زمان تازه پخش زنده تلویزیون راه افتاده بود و خیلی‌ها از حضور در پخش نگران بودند که مبادا تپق بزنند یا نتوانند درست حرف بزنند. یادم هست مدیر برنامه گفت: «حالا که مهمانت نمی‌آید می‌خواهی چکار کنی؟ نمی‌توانیم که ۲۰ دقیقه گل و بلبل پخش کنیم.» گفتم «یک شعر سرودم همان را برای مردم می‌خوانم و تفسیر می‌کنم.» آن روز شعر رسم زموونه را برای نخستین بار در پخش زنده تلویزیون خواندم که خدا را شکر به دل مردم نشست و سیل محبت و لطفشان را تا امروز روانه‌ام کرده‌اند.

**شعرها و تصنیف‌های بسیاری با همین سبک و سیاق سروده و خوانده شده، فکر می‌کنید چرا این تصنیف تا این اندازه به دل مردم نشست و ماندگار شد؟**

یک‌زمانی ما کار گل می‌کنیم یعنی برای امرار معاش کاری می‌کنیم که دستمزدش را بگیریم و یک زمانی هم کار دل می‌کنیم. من این شعر را زمانی که پدرم و مادربزرگم که «بی‌بی‌جان» صدایش می‌زدیم به رحمت خدا رفتند و احساس کردم دور و برم از آدم‌هایی که دوستشان دارم خلوت شده، این شعر را با سوز دل گفتم.

**آن کوچه و خانه‌ای که در شعر توصیف می‌کنید، کجاست؟**  
آنجا خانه پندری‌ام در میدان حسن‌آباد، خیابان حافظ است؛ جایی که الان چهارراه سرهنگ سخایی نام دارد. در آن خانه با ۱۰ خانواده مسیحی، ارمنی، یهودی، زرتشتی و آشوری دور هم زندگی می‌کردیم و خاطرات زیبایی کنار هم ساختیم. سال‌ها بعد که خانه تخریب شد، می‌رفتم و خرابه‌هایش را نگاه می‌کردم، روی کاهگل‌هایش آب می‌پاشیدیم و با بوی نم کاهگل خاطراتم زنده می‌شدند. تا اینکه چند ماهی که خاطر کاری در دامنارک بودم، وقتی برگشتم ساعت آنیمه شب دلم هوای آن خانه را کرد، رفتم دیدم کوبیده و به جای آن آپارتمان ساخته‌اند. خیلی غصه خوردم و همانجا این شعر را بداهه سرودم.

**پیداست به مادربزرگتان علاقه خاصی داشتید، چون علاوه بر رسم زموونه، نامشان را در چند شعر و آلبوماتان هم آورده‌اید؟**  
بله. مادرم پدرم را «بی‌بی‌جان» صدایش می‌کردم و تقریباً در همه کارهای من حضور دارد. قطعات «بی‌بی‌جان» و «جای خالی بی‌بی‌جان» را او هم به یاد او سرودم.

**نقشی که نتوانستم خوب بازی کنم**  
رسول نجفیان که در ۵۴هه، در ده‌ها فیلم و سریال نقش آفرینی کرده و تقریباً در همه آثارش نقش شخصیت مثبت قصه را بازی کرده، معتقد است نمی‌تواند نقش منفی بازی کند. او در این باره می‌گوید: «در سریال «رعنا» تقسیم متلامنفی بودم. در یک سکانس نامزدم را با رقیب (با بازی پرویز پرستویی) می‌دیدم و باید برآشفته و عصبانی می‌شدم و به‌اصطلاح قاتی می‌کردم؛ ولی نمی‌توانستم نقش را آن‌طور که آقای داوود میرباقری، کارگردان سریال می‌خواستست در بیاورم. او می‌گفت: «وقتی محبوبت را با یک غریبه ببینی، چه حس داری؟... همان را بازی کن.» گفتم: «خب، طبیعی است که ناراحت می‌شوم، ولی به خودم می‌گویم حتماً من را دوست ندارد... دیگر دلیلی ندارد که عصبانی شوم و داد و پیداده ببیندازم و ...» خلاصه بعد از چندبار تکرار آن سکانس ضبط شد، ولی آخرش هم گفتمند نقش، مثبت و مظلومانه درآمده و اصلاً منفی نشده‌است.»

**گفت‌وگو**  
برای «بی‌بی‌جان» سرودم  
روزنامه‌نگار  
از آن دسته هنرمندانی است که هر چند به واسطه سال‌ها حضورش در تلویزیون و سینما شناخته شده، اما در عرصه‌های مختلف هنری و ادبی آثار ماندگاری از خود به جا گذاشته است. رسول نجفیان علاوه بر بازیگری، دستی در نویسندگی و کارگردانی دارد و نوازنده، خواننده، شاعر و ترانه‌سرا هم است و اغلب آلبوم‌هایی را که روانه بازار کرده از جمله تصنیف معروف «رسم زموونه» را خودش سروده؛ همچنین در نقالی، شاهنامه خوانی و پژوهش درباره فرهنگ عامه حرفی برای گفتن دارد. در زادروز هفتاد و دومین سال تولد نجفیان و به مناسبت روز پدر، با این هنرمند ادیب که پدرش را الگوی اخلاقی‌اش می‌داند، گفت‌وگو کرده‌ایم.

**به جلسه نرسیدم**  
این هنرمند دوست‌داشتنی از لطف و محبت مردم، خاطرات بسیاری دارد و معتقد است گاهی این ابراز محبت‌ها برایش در درس‌ساز بوده است. او یکی از آنها را اینطور تعریف می‌کند: «چند روز قبل ساعت ۱۶ یک قرار کاری داشتم. در این جلسه عزیزی قرار بود از اصفهان بیاید و خواهش کرد من راس ساعت آنجا باشم که بتواند به موقع برگردد اصفهان. اما در راه یک نفر خواست عکس سلفی بگیرم. در همین حین چند نفر دیگر هم آمدند و همه خواستند سلفی بگیرند و ... هر قدر خواهش کردم که من جلسه دارم باید بروم نشد و خلاصه ساعت گذشت و به موقع به آن جلسه نرسیدم و آن دوست عزیز اصفهانی از من زنجید و فکر کرد نتوانستم به جلسه بروم.»

**چند سالی است، حضورتان در تلویزیون کم‌رنگ شده، این روزها در چه زمینه‌ای فعالیت می‌کنید؟**  
مدت‌هاست مشغول پژوهش درباره شاهنامه و تولید نامقالی (ترکیب تئاتر و نقالی) برای بخش خصوصی و نویسندگی و تولید نمایشنامه برای شبکه سیمیرخ هستم.

**شبکه سیمیرخ، اینترنتی است؟**  
بله. شبکه ویژه تئاتر و نمایش که قرار است در آن با سرمایه‌گذاری یکی از دوستان تا پایان امسال داستان‌های شاهنامه را در قالب نقالی و تئاتر تولید و منتشر کنیم.

**شما عنوان کارگردان و نویسنده را در دهه تله‌تئاتر و آثار ماندگاری چون «آرایشگاه زبیا» دارید، چرا دیگر از این کارها برای تلویزیون تولید نمی‌کنید؟**  
به دلایل پژوهش و نویسندگی، مثل گذشته فرصت چندانی برای ساخت تله‌تئاتر ندارم. البته الان هم به‌طور پراکنده به‌عنوان مهمان در تلویزیون حضور دارم؛ مثلاً همین اواخر در ویژه‌نامه شب بلدما مهمان بودم و ترانه‌های بلدیا را اجرا کردم. یادتان هست از چه زمانی مردم شما را



عکس: هشتپوری/خبرنگار